(فاجعه مرداد)

اثر

ادیب برومند

شاعر ملی ایران

نشریهٔ سازمان نویسندگان وپژوهشگران وهنروران
وابسته به جبهه ملی ایران

تاریخ ۲۸ / مرداد / ۱۳۵۸

این جزوه درمردادماه ۱۳۵۸ تعداد ۲۰۰۰ نسخه درچاپخانه کاویان بچاپ رسید

بسمه‌تعالی

ادیب برومند شاعرملی ایران از آنگونه مردان زمان ماست که در همه عمرسیاسی و اجتماعی خود برای آزادی‌واستقلال ودمکراسی‌ایران جنگیده وصدمه‌هادیده است.

در عصر حاضر کمتر شاعری را می‌توان یافت که ازشهریور ۱۳۲۰ تا کنون همه ذوق واستعداد وهمت‌خود را در این راه بکار انداخته و درمسیراین هدف ثابت‌قدم و فسادناپذیر باقی مانده باشد.

۲۸مرداد۱۳۳۲ یکی‌ازبلاهای‌بزرگ‌قرن‌اخیرایرانست این‌مصیبت بزرگ‌را که‌بکارگردانی امپریالیسم آمریکا ودربارخائن پهلوی طرح‌ریزی شد می‌توان در ردیف بلایایی نظیر حمله چنگیز و تیمور به‌حساب آورد، این ناکسان همه رشته‌های یک ملت‌را با توسل به‌سرنیزهٔ ودلار پنبه‌کردند و مدت ۲۵ سال از هیچ گونه بیشرمی و رذالت خود داری ننمودند

استاد ادیب برومند شاعر شهیر انقلابی که خود از این بلیه عظیم رنجها برده بهتر از هر کس‌توانسته است ماهیت روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اصالت ملت بزرگ ایران را با کمک واژه‌ها و قریحه خلاق خدا داد خود بشعر در آورد و در تاریخ ادب کشور ما یادگار گذارد سازمان نویسندگان و پژوهشگران و هنروران جبهه ملی ایران مفتخر است که در دوران پیروزی انقلاب ایران به رهبری امام خمینی قسمتی از اشعار پرشور و تکان‌دهنده ادیب برومند را که به کودتای ۲۸مرداد۳۲مربوط است و نسخه‌های خطی آن سالهای پیش منتشر شده در این جزوه بطبع میرساند و در اختیار علاقمندان می‌گذارد.

درود بروان دکتر محمد مصدق و همه شهدای کودتای خائنانه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ .

سازمان نویسندگان و پژوهشگران وهنروران
وابسته به جبهه ملی

این قصیده تاریخی که در دیماه ۱۳۳۲ سروده شده آینه تمام نمای حقایق مربوط به کودتای ۲۸ مرداد است که مساعی امپریالیسم انگلیس و امریکا را در ساقط کردن حکومت ملی دکتر محمد مصدق و بازگرداندن شاه فراری و دست نشانده بازگو میکند و رسوایی این کودتای شوم را در صفحات تاریخ بگونهٔ نمایانی برای همیشه به ثبت میرساند. (دیماه ۱۳۳۲)

(بیست و هشتم مرداد)

کنونکه داد رخ زردم از ملال ، خبر
بیار ساقی گلچهره بادهٔ احمر

بریز باده مرا آنقدر که از مستی
نه سر ز پای شناسم دگر نه پای ازسر

مگرفرو بنشانی ز آب آذرگون
خوداین شراره که برخاست مرمرازجگر

سپندوار چو دل سوزدم در آتش غم
ز سینه سر کشد آهم، چودود از مجمر

چنانکه ماهی مفلس درون تابه گداخت
دلم بسینه گدازان بود ز تاب شرر

هلال وار ،چو هرشب فزایدم اندوه
بسان بدر، بکاهش گرایدم پیکر

انیس آه و فغانم چو نور با مشعل
قرین جوش وخروشم چوتیغ باجوهر

دچار سوز و گدازم، قرین آتش غم
اسیر درد و عذابم، غریق آب بصر

پر است دامنم از گوهر سرشك ملال
زدست جور خیانتگران بدگوهر

ز غم خراب نگر کشور وجود مرا
کنونکه کشور ایران خراب شدیکسر

چه گویمت که زبیداد خائنان رخ داد
یکی مصیبت کبری زهر بلیه بتر

زکینه توزی اغیار، فتنه‌ای برخاست
که گرد آن ننشاند بروزگار، مطر

نگرف سانحه‌ای رخ نمودو چهره گشود
به رغم پاکنژادان دلنشین منظر

* * *

بدانزمان که شدایرانزفرّ نهضت خویش
بطرد خیل اجانب قرین فتح و ظفر

بدانزمان که بس آوازهٔ شهامت وشور
فتاد در همه گیتی ز خلق این کشور

بدانزمان که غریو قیام و جنبش خلق
بجنب وجوش برانگیخت خطهٔ خاور

بدانگهی که در ایران، نهال استقلال
ز خون پاکدلان سر کشید و داد ثمر

بدانگهی که(مصدق)ز کان نفت‌جنوب
نمود خلع ید از غاصبان غارتگر

چو آتشی که فتد در چنار، دشمن را
ازاین ستیزه فراخاست دود کین ازسر

بزرق و حیله به‌امداددولت «امریك»
فزود سعی، «بریتانیای»دستانگر[1]

بدستیاری هم انگلیس و امریکا
شدند یکدله در طرح گونه‌گونه صور

بدفع نهضت این‌خلق،هردوان‌همدوش
زدند دامن همت ز چابکی بکمر

برآن شدند که از خائنان گروهی را
کنند در پی اینکار اجیر و فرمانبر

نخست رو بسوی مجلس سنا کردند
که بود مجمع جمعی‌شیوخ[2] تن‌پرور

در آن مکان پی تخریب (دولت ملی)
زمینه‌چینی دشمن بروز داد اثر

ولی بفضل خدای جهان بخیر گذشت
فرا رسیده بلایی که بود همره شر

بسر رسید ز تفسیر[3] مجلس شورا
نخست دوره منفور مجلس دیگر

وزان سپس به نهم روز از مه اسفند[4]
بزاد فتنه‌ای ازخصم، چون‌زسنگ‌آذر

ولیك بی‌اثر آمد ز جنبش احرار
خروش‌وغلغل درباریان خاك بسر

بسنگر خورد ازاین رهگذرعدوراتیر
اگر چه بود کمین کرده‌خوش‌دربن‌سنگر

سپس بعامل تفریق رو نهاد حریف
فکند تفرقه در جمع کهتر و مهتر

بحکم (تفرقه‌اندازوخودحکومت کن)
که بود وهست شعارحریف حیلت‌گر

میان (جبهه‌ملی[5]) فکند سنگ نفاق
که در کنار کشد شاهد جلالت و فر

سپس بمجلس شورا نهاد روی امید
که بود چند نماینده‌اش کهین چاکر

بیك اشاره که‌فرمود چاکران را خصم
زدند دست، بصد رشته کار بس منکر

به‌مجلس‌اندر ازاعمال چند خائن دون
نفوذ عامل تخریب شد نمایانتر

ولی بسعی نمایندگان «نهضت[6]»بود
که گشت سعی‌وکیلان هرزه‌پوی،هدر

بختم هفدهمین دوره داد رأی‌درست[7]
ستوده ملت والانژاد پاك‌گهر

بانحلال‌کشانید ملت آن. «مجلس»
که بود مرکز اخلال. چند بی‌مشعر

جوخواست‌ملت‌ایران‌بقای دولت‌خویش
برغم دشمن بد خواه و حاسد مضطر

زبهر زیر و زبر کردن بنای امید کشید خصم دغا پیشه نقشهٔ آخر

***

بریخت طرح یکی «کودتای» وحشتناك بدست شوم امیران خائن لشکر
نثار کرد بر اولاد ناخلف زر وسیم که تا زنند به پهلوی مام خود خنجر
چنانکه خدمت بیگانه را کمر بستند دو تن ز لشکردارا بکام اسکندر
بقصد کشوردارا خود آن سکندرخوی بسا سپهبد و سرهنگ را خرید بزر
چو (ماهیار) وچو (جانوسیار) بدفرجام شدند اجنبیانرا، سپاهیان یاور
بنام حامل فرمان عزل، سرهنگی[8] بآشیان «مصدق» شتافت گاه سحر
به امر شاه خیانت شعار شد مأمور بدستگیری آن پیشوای نام آور
دو تن وزیر ونماینده‌ای زمجلس را کشید نیمه شب کودتا به بند اندر
نیوفتاد و لیکن بفضل یار خدای بچنگ دیولعین ، رهبر فرشته سیر
زهوشیاری مستحفظان پرده سرای شد آشکاره ، بداندیشی ملامت خر
به امر آمر دولت فتاد اندر بند خود آن فریفته مامور ایستاده بدر
چو بامداد خبر یافت شه ز وقعه دوش بسوی خارج این سرزمین گزید سفر
نهاد روی از ایران بسوی مرزعراق که بیمناك بد از خشم ملت و کیفر
عقیم ماندن ، این نقشه شآمت بار زبهر ملت ما بود یك خجسته خبر
پی نکوهش، عمال کودتا افتاد خروش ملت ایران بگنبد اخضر
گذشت یکدو صباحی و اندر آن ایام بریخت خصم دغل طرح کودتای دگر
بدستیاری عمال خویش گردآورد گداو لوطی و قداره بنداز همه در
سپس گشود سر کیسهٔ ز رآمریکا بداد سیم و زر او باش ملك را بیمر
اشاره کرد که بلوا کنند درهمه شهر بنام حامی شاه و معاند رهبر
بهمنوائی اینان سپاهیانرا نیز مثال داد که غوغا کنند در معبر
فریفت عربده جویان ملك را (بدلار) که در عناد حکومت کنند عربده سر
به بیست هشتم مرداد فتنه‌ای برخاست بترز حادثهٔ ننگ بار «شهریور»[9]

* * *

بقصد جان گرانمایه پیشوا آنروز — روان شدند اجامر بسان جیش تتر
روان‌شدند وبدست‌اندر آلت‌تخریب — که آشیانه ملت کنند زیـر و زبـر
دست درپس‌اشرار، جمع لشکریان — بتوپ گشته مجهز برای عرض هنر
شدند حمله‌ور آنگه بخانه«صد»ونه« — که بود قبله آمال‌چل کـرور نفـر
بتوپ بسته شد آن خانهٔ همایون‌پی — که بود قدرت او قدر ملك را مظهر
زبس گلوله که بربام ودر فروبارید — برآن سرای مبارك نه بام ماند و نه‌در
درآن‌دقیقه«مصدق»بروی مسندخویش — نشسته بود و بگردش سران دانشور
ز هایهوی شغالان به پشت‌بام سرای — نداشت بیم ، بمانند شیر شرزهٔ نـر
بگفت کز اثر خون من بباغ وطن — نهال نهضت ملی رسد ببرگ و ببر
چه باك‌ازاین که‌شوم‌کشته درطریقت حق — که شد شهید همین راه، پور پیغمبرص
هزار رهبر چون من فدای ایران باد — که اوست ثابت و مائیم جمله‌راهگذر
ولی‌زخانه‌برون برده‌شدبدوش‌خواص — زبام خانه‌که سودی‌نداشت بوك ومگر

* * *

مهاجمان بچپاول زدند یکسره‌دست — بسان لشکر چنگیز و فرقـه بربـر
هر آنچه بود در آنجا بیادیغما رفت — زفرش و زیور و اسناد و خامـه و دفتر
بساعتی‌دو، بویرانه‌ای مبدل گشت — خود آن عمارت آباد و ساحت انور
بخانه نام‌و نشان ماندو افتخاروشرف — که بود بردر و دیوار، خوشترین زیور
هرآن گلوله‌که باریده بود بردروبام — نهاده بود نشانی زفر و جـاه و خـطر
دراینقضیه‌عدوخواست‌ذکراین‌مقصود — که از حمایت میهن، حذر کنید حذر
ولیك غافل ازآن کاتش وطنخواهی — به قلب ما نشود تا بحشر خـاکستـر
همازه مهر وطن در درون سینه‌ما — چو آتشی‌است‌فروزان کزوجهداخگر
براین‌مصیبت‌عظمی گریست‌پیروجوان — چو داغدیده پدر در عزای مرگ پسر
نژندوغمزده‌شد هرکس‌ازصغیروکبیر — پس از مشاهدهٔ این جنایـت اکـبر

* * *

بپایتخت مسلط شدند در همه جای
سپاهیان که بکف داشتند تیغ و سپر

شد استماع که فرمان شاه صادر گشت
بنام (زاهدی[11]) آن خائن جنایتگر

تباه‌خوی وجفاجوی‌خائنی که خدای
نیافریده چنو جانـــــی ستمگستر

برون شتافت همان‌لحظه ازنهانگاهش
رئیس دولت غاصب امیر لشکر شر

گرفت در کف‌منحوس‌خود زمام‌امور
چنانکه میر «غزان»در قلمرو «سنجر»

فکند جمله احرار ملك در زندان
گرفت گردن اخیار شهر در چنبر

زبهر خادم میهن نهشت جای قرار
زبهـر حامـی ملت بـبست راه مفر

بکنیه تیغ ستم آخت، بر سر مسلم
بخیره عزوشرف باخت در ره کافـر

قرین و همدم‌او هر که جاهل واحمق
پسند خاطر او هر چه ناقص و ابتر

کشید سطح فضیلت فرو بحداقـل
رساند اوج رذیلت‌فرا بحداکثر

بعهد او هنری‌مرد پاکباز وطـــن
نه‌خرمی بسفر دید ونی خوشی‌به‌حضر

فکند(قائد ملت) به کنج زندانهـا
چنانکه در دل ویرانه گنج در وگهر

بنام خائن واخلالگر گرفت وببست
هر آنکه آمد از احراز نامور بشمـر

هرآنچه‌لوطی‌وکباده[12] کش‌بمیدان‌بود
شد ازبرای وطن پیش کسوت وسرور

گسیل داشت‌سپاهی بصحن دانشگاه
که تا محصل برنا کشد در آن محضر

گسست‌بند زبانها شکست کلك وبنان
که کس‌نگوید وننویسد آنچه رفت‌ایدر

بساخت مجلس اعیان و مجلس‌شورا
ز بندگان بریطانیـای شوم اختـر

بکام ملت آزاده ریخت زهر ملال
چنانکه برسر بیگانه‌بیخت تنگ[13]شکر

بشرومفسده کاری که کرد خواهدبود
هماره تا به ابد ننگ دودمان بشر

۱- دستانگر = حیله‌باز ۲- شیوخ = پیران ۳- تفسیرمجلس شورا = اشاره به تفسیرقانون مربوط به‌دوره نمایندگی سناتورها درنخستین دوره مجلس‌سنابودکه بموجب آن‌تفسیر، دوره مجلس سناسپری تلقی گردید. ۴- درروزنهم اسفند۱۳۳۲موضوع‌مسافرت شاه به‌خارج ایران مطرح گردید واینمرضوع عده‌یی ازدرباریان و هواداران شاه را برآن داشت‌تاجمعی‌ازاشرارراگردخانه مصدق جمع‌آورند وبخانه اوحمله‌کنند ولی‌نقشه‌آنان‌که

سوء قصد بجان مصدق بود باهمت محافظان منزل اوعقیم‌ماند. ۵- حاصل نفاق انگلی‌ها درجبهه ملی موجب مخالفت شدید دکتر بقائی وکاشانی ومکی- بادکترمصدق گردید ۶- مقصوداعضای‌فراکسیون نهضت‌ملی‌درمجلس‌هفدهم است‌که هواداران‌سرسخت مصدق بودند ۷- اشاره به‌انحلال‌مجلس‌هفدهم‌است‌که بارفراندم‌انجام‌پذیرفت ۸- مقصودسرهنگ نصیری است که بعداز ۲۸ مرداد به سرتیپی ارتقا یافت ۹- مقصود شهریور ماه ۱۳۲۰ است‌که‌نیروی متفقین‌یعنی‌روس وانگلیس‌وامریکا ایران‌راکه درجنگ‌جهانی‌دوم‌بیطرف بود اشغال کرد ۱۰- خانه ۱۰۹منزل دکترمصدق است‌که بطورموقت مقرنخست وزیری بود ۱۱- مقصودسپهبدنضل‌الله‌زاهدی‌است‌که شاه به‌اوفرمان نخست‌وزیری داده‌بود۱۲ اشاره به‌شعبان جعفری معروف به بی‌مخ ویاران اوست‌که هوادار شا ه‌بودند.

۱۳-تنگ شکر-بفتح ت بار شکر

این شعر بر اثر مشاهده صحنه‌ای رسوای سیاسی وناروایی‌های بیشمارناشی ازکودتای۲۸مرداد سروده شده است. (ابانماه ۱۳۳۲)

تندباد جور و جنایت

دل فارغ از جفای بت زشتخو نماند
خوشتر ز انتقام، بدل آرزو نماند

مستان زبسکه‌جرعه فشاندندروی‌خاك
ساقی‌بهوش باش که می‌درسبو نماند

تا سیل حادثات سرازیر شد بقهر
یك سروسر فراز بر اطراف جو نماند

از تند باد جورو جنایت که‌شد وزان
دیگر به بوستان وطن‌رنگ‌و بو نماند

آن‌«زاهد»[1]ریائی‌بی‌آبروی را
به‌زآب چشم خلق،برای وضو نماند

یك گوشه از تمامت جسم نژندما
بی بهره از جراحت تیغ عدو نماند

کو آنکه‌ناله‌اش‌زستم‌بر فلك نخاست
کو آنکه نغمه‌اش خفه اندر گلو نماند

کو مادری که غصه حبس پسرنخورد
کوبانوئی که در غم هجران‌شو نماند

آنجا که‌شد قیام (قواحش[2]) قیام‌خلق
دیگر برای پیر و جوان آبرو نماند

برچاك خورده دامن آزادی وطن
روزی اسف‌خوری که‌مجال رفو نماند

این لکهٔ فتاده بدامان ملك را
با خون پاك،چاره بجز شستشو نماند

عمال شاه را پی تخریب مملکت
زین به مجال همهمه وهای وهو نماند

برصفحه زمانه بجز نقش عار و ننگ
زین ناکسان تیره دل زشتخو نماند

جز برزیان ملت‌و جزبر خلاف حق
این پیروان مغلطه را گفتگو نماند

آنکس که‌گشت خانه‌ملت خراب‌ازو
جز لعن جاودانهٔ ملت بر او نماند

ننگی بجای ماند در ایران ازینگروه
کز دودهٔ سکندر بیداد جو نماند

جزنفرت و تبری‌ونفرین و انضجار
زین شاه‌خیره برسر بازارو کو نماند.

۱- اشاره به سپهبد زاهدیست که نخست وزیرکودتای۲۸- مردادبود.۲- درقیام معدودی اشرار و درباریان‌که بادلارهای آمریکا بسیج شده بودند درتهران و شهرستانها فاحشه‌ها پیشروجمعیت بودند وبطرفداری‌شاه‌شعارمیدادند۳-دوده:خاندان

نوبت مادرکشی و بی‌پدری

این قصیده، در آذرماه ۱۳۳۲ بمناسبت اوضاع ناگوار بعد از ۲۸ مرداد وتظاهرات ننگبار وخفت‌آمیز عوامل کودتا سروده ومنتشر شده است

حیف که دوران مردمی سپری شد — ددمنشیها عیان بخیره سری شد
موسم شورو شعف نیامده بگذشت — دورهٔ رنج و ملال و خونجگری شد
مام وطن پایکوب ناخلفان گشت — نوبت مادرکشی و بی‌پدری شد
دورهٔ مردانگی و ناموری رفت — موسم تهمت زنی و پرده دری شد
علم و فضیلت اسیر جهل ورذیلت — صدق و صراحت دچار حیله گری شد
کور دلی عرضه کن بجای بصیرت — زانکه ضریری[1]قرین کم‌ضرری شد
ژاژ کسان همطراز حکمت اشراق — بانك دادن جانشین شعر دری شد
فرقهٔ قداره بند و لوطی میدان — غالب و فائق بمردم هنری شد
هر که هنرمند و سرفراز، گرفتار — هر که تبهکار و سربزیر، جری[2] شد
هر که خوشامد نگفت بد سیرانرا — جانب تبعیدگاه بد سفری شد
بر در اشرار، هر که خم نشدش سر — سخره بسر گشتنگی و دربدری شد
رهبر ملت، باتهام گرفتار — رهزن و قاتل[3]، زاتهام بری شد
خانه مردم رود بغارت اوباش — چون زنو آغاز دورهٔ تتری شد
آنچه ره و رسم تازی بدوی بود — رسم و ره این قبیلهٔ حضری شد
طرفه قیامی که شد پدید ازینقوم — ناسخ ننگین قیام «پیشه‌وری» شد
اهرمن دون گرفت جای سلیمان — دیو ستمکاره جانشین پری شد

شد چمن آرای باغ مملکت آنکس — کآیت بیحاصلی و بی‌ثمری شد
حبس اساتید و قتل جمع تلامیذ[۵] — مایه ننگ جوامع بشری شد
آنکه بود پیشوای نهضت ایران — دستخوش انتقام و کینه وری شد
وین نه عجب کزعداوت «متوکل[۶]» — ریشه کن از تیشه سروکاشمری شد
گشت مقید به بند فرقهٔ گمراه — آنکه در ایران علم، براهبری شد
هر خبری را ملالتی است بدنبال — راحت دل در پناه بی خبری شد
زین ستم آیین حکومتی که‌توبینی — شاکی و نالان بهرکه مینگری شد
دره ایجاد این فجایع ننگین — قدرت بیگانه صرف چاره گری شد
مکر (بریطانیا) و کوشش (امریك) — موجب ننگ‌آوری و نام بری شد
بر فلك از دست این حکومت جابر — آه شبانگاه و نالهٔ سحری شد
اینهمه باشد دلیل آنکه چنین حال — سوی عدم در مقام رهسپری شد
دیر نپاید حکومت ستم و جور — خاصه که طغیان خلق، بس‌خطری شد

۱- ضریرکور. ضریری = کوری ۲- جری = پردل ۳- مقصود سیدجعفرپیشه‌وریست که درسال۱۳۲۳ درآذربایجان نغمه خودمختاری سرداد وباسوء استفاده ازحضورنیروی شوروی درتبریز به‌عملیات تجزیه طلبانه دست زد. ۴- تلامیذ = جمع تلمیذاست بمعنی شاگردان واشاره‌است به کشته‌شدن سه‌دانشجو در۱۶ آذر۳۲ درکلاس‌دانشکده فنی بدست نظامیان‌که به دانشگاه حمله‌کردند۳- مقصود قاتلان النشارطوس رئیس شهربانی دولت دکترمصدق است‌که بدست دشمنان نهضت ملی و عمال شاه ربوده شد و بوضع فجیعی بقتل رسید ۵- متوکل = متوکل عباسی ازخلفای ستمگروبدنام خاندان عباسی‌ست‌که دستورداد سرومعروف وکهن‌سال کاشمررا درخراسان قطع کنندوبه‌بغداد حمل‌نمایند و این امر فاجعه‌یی عظیم و شوم بشمارآمد و وقتی سرو به دروازه بغداد رسیدغلامان متوکل شب هنگام شکم اورا دریدند

این قصیده تراوشی از دل خونین است که در مرداد ماه ۱۳۳۳ بر صفحه کاغذ چکیده شده است و حکایتگوی اوضاع ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است.

آوخ که دل...!

آوخ که دل بچنگ ملال و محن فتاد
چون در دهان گرگ، غزال دمن فتاد

فصل بهار طی شدو دوران گل نماند
غوغای گلشکار خزان بر چمن فتاد

دژخیم زشت منظردی تیغ برکشید
تا چشم او بمنظر سرووسمن فتاد

صیاد، بلبلان همه اندر قفس فکند
نزهتسرای باغ، نصیب زغن فتاد

سوزدرون بدامن دل شعله‌ای فکند
کانشعله سربرون زد ودر پیرهن فتاد

از تندباد حمله کارآگه وعسس
بفسرد شمع و همهمه در انجمن فتاد

آن پرشکوه تخت سلیمان بباد رفت
فرخ نگین او بکف اهرمن فتاد

پشت هنر دوتا شدودست ادب شکست
پای امید وشوق و طلب از شدن[1] فتاد

بر قامت شهامت وارادتی فتاد خم
برچهرهٔ فضیلت و تقوا شکن فتاد

باتیر جور، طایر دلهای پر امید
از اوج ناز یکسره بر با[2] بزن فتاد

سیل تعدی از بر کهسار خود سری
غرش گرفت وولوله درمرد وزن فتاد

گرگ فرار کرده سوی گله باز گشت
وین گله در تهالک رنج و محن فتاد

بوم محن ببام وطن بال و پر گشود
وندر اساس کاخ هنر بومهن[3] فتاد

این خطه وضع و حالت دگر المحن گرفت
هر سو نگر بجانب بیت الحزن فتاد

گرداب ژرف کو که بر آن دست و پا زنیم
از سوز این شراره که برجان و تن فتاد

هر پر بها گهر ز حوادیث باستان
در جزر و مد حادثه اندر لجن فتاد

از تیر ملحدان سیه دل بروی خاک
بر حق پرست و من تگلگون کفن فتاد

گوئی که باز فتنه «غز» خاک برفشاند
در گردن «محمد یحیی» رسن فتاد

ایران زکید فرقه سنجر شکن‌نرست — سنجر به بند فرقهٔایران شکن فتاد
آوخ که نار کینه یاران (ابن سعد) — درجان‌پیروان ره «بوالحسن» فتاد
تا دور شد ز معرکه (اسفندیار) پل — (ارجاسب) رابملك[۵] مجال فتن فتاد
ایرانیان شدند (بر[۶]وئینه‌دژ) اسیر — تاخود به بند، پیکر (روئینه‌تن) فتاد
آزادگان شدند برنج و عنا قرین — تا پیشوایشان به بلامفتـــــرن فتاد
آنکس که داد همچو زرناب امتحان — در بوتهٔ مـلال‌و محن‌ممتحن فتاد
وانکوعنان خویش‌به بیگانگان سپرد — در دست او زمام‌امـــــوروطن فتاد
فرخنده مهر خواجه‌نظام وبزرگمهر — در دست‌یك نظامی‌بی‌علم و فن فتاد
منشور شحنگی[۷] بکف دزد داده شد — شمشیر راهبر بکف راهـزن فتاد
جز طعن‌و ریشخندچه آوردخودپدید — پشك اربجای نافهٔ مشك ختن فتاد
سر رشتهٔ حیات جوانان زنده دل — در دست‌مرده‌شوی و کف‌گورکن فتاد
احرار ملك راهمه اندر فراق امن — پهلو زنرم بستر و چشم از وسن[۸] فتاد
از بسکه‌چشمهاهمه خوناب‌دل‌بریخت — زین ماجرا عقیق یمن از ثمن فتاد
ضحاکیان زجور و ستم بس نمیکنند — حاجت بچرم کاوهٔ لشکر شکن فتاد
«بحرین» را بماتم‌ایران ز دیدگان — اشك محن چودانهٔ دّر عـدن فتاد
آنکس که‌جز بنزدعدد و موتمن‌نبود — در کار، ملك موتمن و رایزن فتاد
دم درکش‌ای«ادیب» که از فتنهٔ زمان — طوطی زنطق ماند وهزاراز سخن فتاد

۱- شدن درایجا بمعنای رفتن‌است ۲- بابزن: سیخ‌کباب است ۳- بومهن : زلزله ۴- فتنه‌غز: اشاره‌به‌هجوم وحشیانه ترکان‌غز درزمان سلطان سنجر به‌خـراسان است‌کـه، موجب کشتار فراوان مردم واسارت سنجربدست ترکان گردید ۵- ارجاسب پادشاه‌توران زمین درزمان گشتاسب بودکه باایرانیان جنگید وآنانرا شکست داد وخواهران اسفندیار روئین‌تن را در (روئینه دژ) زندانی‌ساخت ۶- روئینه دژ: قلعه‌ی‌که عده‌ی ازایـرانیان و خواهران اسفندیار درآن زندانی شدند و اسفندیار پس‌از رهائی اززندان پدرش‌گشتاسب بتوران لشکرکشیدوخواهران رانجات داد ۷- شحنه: در قدیم رئیس شهربانی بوده است ۸- وسن: بمعنی خواب است

*- امام محمد یحیی: ازعلمای بزرگ‌وفقهای عالیقدر قرن ششم‌بودکه درفتنه‌غز بدست ترکان افتاد وآنقدر خاك دردهان اوآکندندکه خفه‌گردید.

چاپخانه کاویان
بها ۲۰ ریال